

مرگ و زندگی در اشعار حسین منزوی و بازتاب آن در نگارگری مکتب قزوین صفوی

چکیده

حسین منزوی راز زندگی و مرگ آدمی را در عاشقی می‌داند. او باور داشته است که اگر عشق نبود کسی نمی‌توانست قصهٔ حیات را تفسیر کند. او به جهان پس از مرگ باور دارد و بهترین مرگ را شهادت می‌داند. این پژوهش در جست‌وجوی پاسخ به این پرسش است که اشعار منزوی نگاه او را بیشتر به مرگ نشان می‌دهد یا زندگی. همچنین روش این تحقیق توصیفی - تحلیلی بوده و یافته‌های این پژوهش نگاه منزوی را که بیشتر متوجه زندگی و عشق است باز می‌نمایاند، ولی درعین حال مرگ نیز چون فصلی از زندگی به‌شمار می‌آید و زیبا و با شکوه است. در نتیجه، آثار وی نشان می‌دهد که باور مرگ امکان بهره‌وری از زندگی را افزایش داده و به شادمانگی در زندگی کمک می‌کند. موضوع مرگ و زندگی به شکلی ملموس در نگاره‌های مکتب قزوین دورهٔ صفوی نیز نمود یافته است. پرداختن به مفاهیمی چون عشق، روزمرگی و مرگ از مختصات این ویژگی است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی چیستی و چرایی زندگی و توجه به مرگ و مرگانندی در شعر حسین منزوی.
۲. بررسی مرگ و زندگی در نگاره‌های مکتب قزوین دوره صفوی.

سوالات پژوهش:

۱. زندگی و مرگ نمودی در اشعار حسین منزوی چه نمودی یافته است؟
 ۲. مرگ و زندگی در نگاره‌های مکتب قزوین دوره صفوی چگونه بازتاب یافته است؟
- کلیدواژه‌ها:** مرگ، زندگی، عشق، مکتب قزوین، منزوی.

مقدمه

مرگ و اندیشیدن به آن مقوله‌ای است که همواره فکر بشر را به خود مشغول داشته است. هر انسانی، فرای هر دین و مذهبی به مرگ می‌اندیشد؛ به چرایی و چگونگی آن. و در ذهنش سؤالاتِ مبهمی مطرح است که در طی زندگانی سعی دارد جواب‌های روشنی برایشان بیابد. اگر فیلسوف یا شاعر باشد نگاهش قطعاً فرق خواهد داشت و نگرش متفکرانه‌اش الهام‌بخش راه‌گشای دیگران نیز خواهد بود. پس اگر شاعری از مرگ می‌گوید مانند دیگر انسان‌های معمول جامعه از آن حرف نمی‌زند. هم اندیشیده است و هم عمیقاً احساسش کرده است؛ در واقع با تمام وجود مرگ را پوییده و بوییده است. چه بسا روح لطیف و حساس و شاعرانه‌اش با اندیشه‌ورزی فیلسوفانه گره خورده باشد و نتیجه‌ای بس شگرف از آن روییده باشد. آن‌چنانکه شعر حسین منزوی این‌گونه می‌نماید.

شاعران بزرگ ما همچون فردوسی، مولانا، سعدی، حافظ، و ... نگاه‌های ویژه‌ای به مبحث مرگ داشته‌اند. با مطالعه اشعارشان سه وجه یا سه نگاه و یا سه رویکرد عمده را می‌شود استنباط کرد: اولین نگاه، نگاه هراس‌انگیز و مرگ‌هراسانه به پایان زندگی انسان است. دومین نگاه، مرگ در راه آرمان را می‌توان نام برد که نام مقدس «شهادت» را بر آن نهاده‌اند. سومین نگاه، نگاه عارفانه و صوفیانه ستایش‌گرانه به مرگ است؛ آن‌چنانکه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی پرچم‌دار این اندیشه است. مرگ برای این دست عارفان حیات جاودانه است، وصالِ معشوق ازلی و ابدی است. این سبک و سیاق عارفانه در برخورد با مرگ در اندیشه ابوسعید ابوالخیر، بایزید بسطامی و حلاج نیز دیده شده است. چهارمین نگاه، که در دوران معاصر و بعد از جنگ جهانی دوم بر تفکر جامعه ادبی و روشنفکران تأثیر فراوانی گذاشته است، دیدگاه متأثر از فلسفه اگزیستانسیالیست‌هاست. صادق هدایت، احمد شاملو و بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان، این تأملات فلسفی را در آثار خود منعکس کرده‌اند. شفیع کدکنی نیز، به گواهی پژوهش‌ها و تحقیقاتش، با این مکتب فکری آشنا بوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۳: ۱۵۱-۱۴۷).

توجه فلاسفه وجودگرا، بیش از همه به «هستی و مرگ» است. «آن بخش از اگزیستانسیالیسم که می‌گوید: «انسان مدام در حال شدن است و باید خود را بسازد». در عرفان اسلامی هم هست؛ منتها صوفی مسئله مرگ را فنا فی‌الوجود می‌داند، حال آنکه اگزیستانسیالیست، مرگ را یک پایان پوچ می‌شمارد (شمیسا، ۱۳۹۰: ۱۹۱).

موضوع مرگ زمینه پژوهش‌های بسیاری بوده است. به‌عنوان نمونه: «سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو» است که در آن دلایل هراس فردوسی از مرگ و امنیت خاطر ناصر خسرو به مرگ بررسی می‌شود. (وجدانی، ۱۳۹۰: ۱۹۶-۱۷۵). مقاله «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی» نوشته مرتضی فلاح که نویسنده در آن دیدگاه خیام، مولوی و سعدی درباره مرگ را بررسی کرده و عقاید متفاوت این شعرا را تحلیل کرده است (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۵۴-۲۲۳). در مقابل برخی به مرگ‌اندیشی در شعر معاصر توجه نشان داده‌اند؛ از قبیل: (مرگ در شعر معاصر نوشته سنگری، ۱۳۷۷) یا مقاله (مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخ‌زاد از حسام‌پور، نبوی و حسینی، ۱۳۹۴). «تصویر نازیبای زندگی و بیزاری از مرگ و گاه هراس از آن، در آثار اخوان کم و بیش بدون تغییر نمایان است که گاه ملایم و گاه بی‌تفاوت و توأم با ریشخند است؛ اما در نگاه شاملو، زندگی با عشق زیباست و با وجود جانکاهی، چیزی کم ندارد، او زیستن در میان نامردمان و ظلم‌پذیران جامعه را بدترین نوع مرگ می‌داند و مرگ در راه عقیده برای او زیبا و تحسین‌برانگیز است؛ مرگ طبیعی را نیز به اجبار و به‌عنوان قانون طبیعت می‌پذیرد. در نگاه فروغ، سیر تحول بیشتر مشهود است. زندگی را با همه پوچی‌اش دوست دارد. در ابتدا اگر خواهان مرگ است

به دلیل بیزاری از زندگی است؛ اما کم‌کم مرگ در نگاه او زیبا می‌شود و با واژه‌هایی روشن، شاعرانه، ترسیم می‌شود نتیجه پژوهش آن‌هاست» (حسام‌پور و دیگران، ۱۳۹۴: ۷۷).

نتیجه‌گیری

در اشعار منزوی واژه مرگ در مقایسه با واژه زندگی از بسامد بالاتری برخوردار است. او حتی از عناصر تلمیحی و اساطیری برای بیان مرگانندیشی بهره می‌برد اما با وجود این نمی‌توان قاطعانه اعلام کرد که او مرگانندیش است؛ زیرا به‌صرف استعمال این کلمه شاعر مرگانندیش معرفی نمی‌شود. اگرچه در برخی از پس‌زمینه‌های شعرش رنگ خاکستری را شاهد هستیم؛ اما بلافاصله با اندک تأمل در سروده‌ها این نکته کشف می‌شود که شاعر نازک‌دل ما تأکید دارد که زندگی را به عشق سپری کنیم حتی گاه آن را با واژه مرگ درمی‌آمیزد و این نشانه خوبی است که می‌گوید شاعر به مرگ اعتقاد دارد و آن را پایان کار آدمی نمی‌داند، بلکه انتقالی به حساب می‌آورد که زندگی هم‌چنان ادامه دارد. حال به‌خاطر ترس از مرگ، به مرگ خیره نشویم تا این نگرش سبب شود که از زندگی غافل شویم و آن را تعطیل کنیم. منزوی طنین زندگی را در بوسه و آغوش و ... می‌شنود و در نگاه او این عوامل دلیلی برای گریز از مرگ، و امید به زندگی است. منزوی تمام هستی‌اش را از عشق می‌داند تا جایی که حکم صادر کند که بمیر او عاشقانه می‌پذیرد.

پس دانستیم که عشق چون شهدی طعم تلخ مرگ را شیرین می‌کند و تلخی را از آن می‌زداید و همچون شیر در شکر حل می‌کند که بیان پیوند دیرین عشق و مرگ است. صداقتی که منزوی در شعر دارد ستودنی است و همین امر اندیشه و شخصیت او را به خوانندگان معرفی می‌کند. منزوی در مجموعه غزلیات خود اصرار دارد که مخاطب را متوجه این امر مهم کند که زندگی نعمت بزرگی است و باید سپاسگزار خداوند بود و کفران نعمت نکرد و نشانه این قدردانی این است که دم را غنیمت بدانیم و در این فرصت حاصله عاشق شویم و به همه چیز به دیده مهر بنگریم.

منابع و مآخذ:

قرآن کریم

- آدونیس، علی احمدسعید. (۱۳۸۰). تصوف و سوررئالیسم. ترجمه: حبیب‌الله عباسی، تهران: روزگار.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). سرّ نی. جلد اول، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- حسام‌پور، سعید و دیگران. (۱۳۹۴). «مرگ و مرگانندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد». پژوهش‌نامه ادب غنایی، شماره ۲۴، ۹۶-۷۷.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۳). «مقام انسان در عرفان ایرانی»، مجله یغما، شماره ۳۰۹، ۱۵۱-۱۴۷.
- سجادی، سیدضیاءالدین. (۱۳۷۲). مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف. تهران: انتشارات سمت.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی؛ از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: نشر سخن.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). موسیقی شعر. چاپ دهم، تهران: نشر آگاه.

- شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۷۸). تاریخ تحلیلی شعر نو. ۴ جلد، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). مکتب‌های ادبی. تهران: نشر قطره.
- فروم، اریک. (۱۳۸۵). انقلاب امید. ترجمه: مجید روشنفکر، چاپ چهارم، تهران: نشر مروارید.
- کاظمی، روح‌ا... (۱۳۸۸). سیب نقره‌ای ماه، نقد غزل‌های حسین منزوی. تهران: انتشارات مروارید.
- گیگلو، اردلان؛ شهبازی شیران، حبیب. (۱۴۰۲). «ویژگی‌های نگارگری در مکتب قزوین و مشهد». همایش پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی در ایران». مجموعه مقالات ششمین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی در ایران.
- گودوین، دافلد. (۱۳۷۲). فوبی، ترجمه: نصرت‌الله پورافکاری، تهران: نشر رشد.
- محمدی، محمدحسین. (۱۳۸۵). فرهنگ تلمیحات شعر معاصر. چاپ دوم، تهران: نشر میترا.
- معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ معین. جلد ۱، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- منزوی، حسین. (۱۳۸۹). مجموعه غزلیات منزوی. به کوشش محمد فتحی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- میرسپاسی، علی. (۱۳۸۸). اخلاق در حوزه عمومی. تهران: نشر ثالث.
- نیچه، فریدریش. (۱۳۸۹). چنین گفت زرتشت. ترجمه: داریوش آشوری، چاپ هفتم، تهران: نشر آگاه.